

# پریان آب، انار بهشتی

دفتری از بیست و هشت اوسانه که در کهن دشت توس شنیده شده است  
(با درنگی چند، روی برخی نکته‌ها)

محسن میهن دوست

## فهرست

۹	.....	درنگ
۳۶	.....	پیوست یک!
۳۹	.....	پیوست دو!
۴۱	.....	پیوست سه!
۵۱	.....	پیوست چهار!
۵۴	.....	کتابنامه
۵۵	.....	«اوسانه»ی بزرگمهر!
۶۸	.....	غلام...!
۸۲	.....	دیوِ درویش‌نما
۹۷	.....	احمد فتاح
۱۰۲	.....	کَلِ گوچران و خواجه‌ی خضر!
۱۰۹	.....	جادوی مهر گیاه
۱۱۶	.....	نی واگوگر
۱۱۹	.....	«اوسانه»ی علی لنگ!
۱۲۷	.....	انتقام!
۱۳۴	.....	دختر باغبان!
۱۳۸	.....	بی‌بی نگار و سبز قبا!
۱۴۲	.....	شاه مار *
۱۴۷	.....	کولی دختر!
۱۵۳	.....	تقدیر!
۱۶۳	.....	عاقبت مردی که وسواس داشت
۱۶۷	.....	آزمون
۱۷۵	.....	پیر خارکش و نخود مشکل‌گشا!
۱۷۹	.....	تهمت ناروا (آه مادر)
۱۸۴	.....	فرجام رشک

گذشت شاهانه.....	۱۹۱
حسرت بی جا.....	۱۹۷
پریان آب، نار بهشتی!.....	۲۰۱
دنیا را چه دیدی!.....	۲۱۶
معما.....	۲۲۰
از دنیا بریده.....	۲۲۳
اقرار.....	۲۳۰
بُز عاشق پیشه.....	۲۳۳
یک وجب قد و دو وجب ریش!.....	۲۴۵
نام‌نامه‌ی اوسنه‌ها.....	۲۶۵
نام‌جای اوسنه‌ها.....	۲۶۶
فهرست اصطلاح، کنایه و ...!.....	۲۶۶
فهرست راویان.....	۲۶۹

## درنگ

در پیش‌گفتار کتاب اوسنه‌های پهلوانی - تغزلی (و درنگی تحلیلی و نظری در آنها) اصطلاح «توراورا» را (توی راه بی‌راه) که انگاری زادیافته‌ی زبان و گویش پَشتو است، و این زبان نیز در شمار زبان‌های کهن ایران باستان است نسبت به ناکجایی برخی از اوسنه‌ها به کار بردم! (میهن دوست، اوسنه‌های پهلوانی - تغزلی، و درنگی تحلیلی و نظری در آنها، نشر مرکز، ۱۳۸۱) اصطلاحی که بیانگر راه بی‌راه، و در عین حال نیاز به راهی با سرانجام است. به‌دیگر بیان در راهی هستی که راه به‌جایی نمی‌برد، و تو در پی برون رفت از آن، و گذشتن از آن هستی! و اینکه، گرچه تو در آن قرارداری، اما گمی، و برون رفتی دیده نمی‌شود.

این غمز و رمز مثالی و اشاره‌ای را از آن روی در آغاز این گفتار جهت رجوع دادم، تا این نکته را به خواننده و پژوهشگر اوسانه‌ها owsâne برسانم، که حتا با کار دراز مدت میدانی هم، به‌سادگی نمی‌توان گفت زادگاه اوسنه‌های owsane چند موضوعی یا روایت‌های دوره به دوره آیینی و جز آن کجا بوده است با اینهمه این گفته‌ی گیج‌آور، نفسی شناخت و برداشتن سنگ سنگین زادگاه اوسانه‌ها را نمی‌کند. نیز از آنجا که اوسنه‌های پهلوانی - تغزلی نسبت

می‌توان از گذر همین ردیف، به چونی و چندی برخی از اوسنه‌های چند موضوعی، و باز به‌ویژه پهلوانی - تغزلی پی‌برد.

این رده‌بندی و تقسیم که در چستی اسطوره مراد مطلب می‌کند، پا در راهی، و توی راه بی‌راه این نکته را نیز بیانگر است، و آنهم به‌هنگامی که درباره‌ی اسطوره به تعبیری چون «واقعیت فرهنگی به غایت پیچیده. / لیاده»، «گونه‌ای گفتار، که در آن علم نیز جولان دارد. رولان بارت»، «اسطوره برخاسته از زبان است. لوی استروس». رودرو دیده می‌شویم.

و یا این گفته‌ی ماکس مولر که: «اسطوره زبان بیمارگونه‌ی انسان است، و فهم جهان را دشوار می‌کند!» این نظر در مجموع هر تعریف تک‌معنایی را به‌زیر پرسش می‌برد، و کلیت‌پذیری در نبض و نفس خویش دچار چالش می‌شود، که به گفته‌ی ارنست کاسیرر، «مکتبهای مختلف در آینده‌ی جادویی اسطوره تنها چهره‌های خود را می‌دیدند، و نیز در اکنون می‌بینند.»

این چند برداشتی و تعریف درباره‌ی اسطوره، در زمینه‌ی اوسنه‌های چندموضوعی نیز قابل به درنگ و بررسی پژوهشگرانه است، و اگر به مؤلفه‌های کلان فرهنگ‌ها، چه بومی، و چه آمیخته با آن، دور از جوهره‌ی زبان مشترک، آمیزه و یا سازه‌های هم‌خوانی را به‌وجود آورده، و نسبت به خرده فرهنگ (sup-culture) سرکوب شده، بی‌توجهی نشان داده است، و یا کلان فرهنگی که به خرده فرهنگ تن در داده، و در نهایت، و تا به این‌جا، بیانگر ثقل، و یا تمامیت‌پذیری، که حرف آخر باشد، و کله کوه برداشت‌ها به

۱. به مختصات درونی هر فرهنگ «خرده فرهنگ می‌گویند»، به بیانی دیگر: ویژگی‌ها و تفاوت‌های داخلی هر فرهنگ که سر از شخصیت‌شناسی به‌در می‌آورد، خرده فرهنگ گفته می‌شود. خرده فرهنگ در جوامع سنتی، از جمله‌ی پژوهش‌های مردم‌شناسی و فرهنگ عامه است و به‌ویژه در قلمرو فرهنگ عامه کار قرار دارد.

به اوسنه‌های چند موضوعی که گاه از لایه‌های آن رد اسطوره‌های کهن و بومی قابل به‌شناخت است، ضرور دیده می‌شود که از تعریف حماسه باخبر باشیم. نخست اینکه حماسه: «نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگی و افتخار و بزرگیهای قومی یا فردی باشد. به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد.» (صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ص ۳) دو دیگر: «روایتی است دوست داشتنی که تقدس دینی دارد، یعنی در اصل الهی بوده و اینک انسانی شده است.» (بهار، مهرداد، جستاری چند در فرهنگ ایران، انتشارات فکرروز، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۱۲۵) و اینکه در هر دو تعریف، واژه‌ی حماسه که بر پایه‌ی وجود بیان و گفتار مبتنی بر بزرگیهای قومی و فردی، و اعمال انسانی و پهلوانی که نهادی اسطوره‌ای و آیینی دارد، شرح گردیده است.

این انگار و داشت (داشته) که به‌هرروی بیرون از تعریف‌های کلی حماسه قرار نمی‌گیرد، سویه‌ها و دفرینه‌هایی را یادآور می‌شود که هنوز به جهت شناخت بیشتر اوسنه‌های چند موضوعی و زادگاه آنها جای گفت (گفتن) بسیار دارد.

چشمداشتی که به گونه‌ها، و دیدگاه‌های مختلف اسطوره هم بی‌توجه نیست. و اگر شرحی را در زمینه‌ی کاشت و داشت و برداشت نظریه‌آوران به‌وجود آورده، کنش و واکنش ممزوجی را، تاب پژوهش و شرح داده است. چه، در وجه اسطوره، و وجوهی که شاخه‌های تعبیری و تأویلی آن را، انگار آور برداشت و «نظر» کرده و از جمله تمثیلی و نمادی، رمانتیک و تطبیقی، کارکردی و ساختاری، روانکاوی و پدیدارشناختی، نیز فلسفی،